

حال همه ما خوب است

امسال تا دلتان بخواهد عید زیبایی داشتیم، تا دلتان بخواهد از لابه‌لای صفحات روزنامه‌ها درخصوص مکان‌های دیدنی مطلب خواندیم، فیلم‌های رنگارنگ دیدیم و تا دلتان بخواهد آرزوهای قشنگ داشتیم، امسال همه چیز داشتیم.



جام جم آنلاین: امسال تا دلتان بخواهد عید زیبایی داشتیم، تا دلتان بخواهد از لابه‌لای صفحات روزنامه‌ها درخصوص مکان‌های دیدنی مطلب خواندیم، فیلم‌های رنگارنگ دیدیم و تا دلتان بخواهد آرزوهای قشنگ داشتیم، امسال همه چیز داشتیم. اما... اما پول نداشتیم (راستش را بخواهید پول داشتیم، اما همه چیز آنقدر گران شده بود که انگار اصلاً پول نداشتیم!) ما هم از خدا خواسته همین مشکل کوچک را بهانه کردیم و در کنج خلوت تنهایی خودمان خزیدیم و هی غصه خوردیم و غصه خوردیم.

حسابی که غصه خوردیم تازه یادمان افتاد کمی فکر کنیم، بعد کمی فکر کردیم و به قول قدیمی‌ها کلاهمان را قاضی کردیم، دیدیم انصافاً چه امکانات گسترده‌ای در اختیار داریم، دقت بفرمایید، آب آشامیدنی، برق، تلفن، درخت، تیرچراغ برق، خیابان آسفالت، سقفی به بلندای آسمان و... که ما بی‌توجه به همه آنها چسبیدیم به همان مشکل کوچک و در کنج خلوت تنهایی خودمان نشستیم و هی کتاب خواندیم، آنقدر کتاب خواندیم تا نگاهمان به دنیا عوض شد، آنقدر عوض شد (نگاهمان را عرض می‌کنیم) که دریچه‌های روشن و بزرگی (به اندازه کره زمین) روی زندگی ما باز شد، باز باز.

بعد از باز شدن این دریچه‌های بزرگ بود که ما شدیداً تحت تاثیر قرار گرفتیم و فهمیدیم چقدر خوشبخت و پولداریم و باز فهمیدیم... بگذریم.

داستان پایانی ما را بخوانید شاید این دریچه‌های بزرگ روی شما هم باز شود.

روزی روزگاری تاجر ثروتمندی در مسیر سفر خود به دور دنیا به دهکده ساحلی کوچک و زیبایی رسید. در همان زمان ماهیگیری پیر از قایق کوچکش پیاده شده و با ماهی‌هایی که صید کرده بود از کنار مرد تاجر رد شد. مرد تاجر با دیدن ماهیگیر از او پرسید: «چقدر طول کشید که این ماهی‌ها را صید کنید؟" ماهیگیر گفت: «خیلی کم!" تاجر پرسید: «چرا ماهی‌های بیشتری صید نکردید؟".

ماهیگیر گفت: «همین تعداد ماهی برای سیر کردن خانواده من کافی است!" تاجر پرسید: «هر روز کار شما این است؟" ماهیگیر گفت: «من هر روز تا دیر وقت می‌خوابم، کمی ماهیگیری و کمی هم با بچه‌ها بازی می‌کنم، بعد به دهکده می‌روم و تا دیر وقت با دوستانم تفریح می‌کنم!".

تاجر پرسید: «می‌خواهید پولدار شوید؟" ماهیگیر خوشحال شد و پرسید: «چطوری؟" تاجر گفت: «باید ماهی‌های بیشتری صید کنید تا با فروش آنها قایق بزرگ‌تری خریداری کنید و با درآمد آن قایق، قایق‌های دیگری بخرید و بعد با استخدام چند نفر ماهی‌های بیشتری صید کنید و بعد...".

ماهیگیر پرسید: «بعد از آن چه کار کنیم؟" تاجر گفت: «بعد مغازه‌ای خریداری کنید و به جای فروش ماهی‌ها به واسطه‌ها، آنها را مستقیماً به مشتری‌هایتان بفروشید، در نتیجه درآمد بیشتری خواهید داشت و می‌توانید کارخانه‌ای خریداری کنید و پس از آن وقتی کاملاً پولدار شدید این دهکده کوچک را ترک می‌کنید و..." ماهیگیر پرسید: «این کار چند سال طول می‌کشد؟".

تاجر گفت: 䋛 تا 20 سال!" ماهیگیر پرسید: «بعد از آن چه کار کنیم؟" تاجر گفت: «بعد از آن می‌توانید سهام کارخانه را به قیمت بالایی بفروشید و میلیون‌ها دلار پول داشته باشید!".

ماهیگیر پرسید: «میلیون‌ها دلار؟ این فوق‌العاده است، اما... اما بعد از آن چه کار کنیم؟" تاجر گفت: «آن موقع بازنشسته می‌شوید و می‌توانید با ثروت زیادی که دارید در یک دهکده ساحلی کوچک و آرام، ویلایی خریداری کنید و صبح‌ها تا دیر وقت بخوابید و روزها کمی ماهیگیری و کمی هم با بچه‌هایتان بازی کنید و شب‌ها هم تا دیر وقت با دوستانتان به تفریح بروید!" ماهیگیر گفت: «این خیلی خوب است، اما... ما الان هم همین کار را می‌کنیم!".

ملفت که هستید، ما عید امسال همان کاری را کردیم که 30 سال بعد اگر پولدار شویم، می‌کنیم، خزیدن در کنج خلوت تنهایی و...!

عجالتاً خدا بيا مرزد خسرو شكييايي را كه با آن صداي دلنشيش مي گفـت:

«حال همه ما خوب است، اما تو باور مکن»